مجله برنامه و بودجه، شمارهٔ ۹، ص. ۷۳-۱۰۰.

مخارج دولتی در کشورهای در حال توسعه

روندها، علتها و پیامدها*

نویسندگان: دیوید لیندائر؛ آن ولنچیک
مترجمان: ذبیح‌الله قائمی؛ نعمت‌الله رضایی
اعظم السادات فاطمی؛ رضوان گرامی*

چکیده

در طول سده بیستم، دولتها سهم بیشتری از درآمد ملی را به مخارج خود اختصاص داده‌اند. در بحث راجع به رشد مخارج دولتی در کشورهای در حال توسعه، سه پرسش مطرح می‌گردد. مخارج دولتی این کشورها در مقایسه با کشورهای صنعتی چگونه است؟ چه عواملی، رشد مخارج دولتی را تبیین می‌نماید؟ این رشد مخارج، چه تأثیراتی بر روی رشد اقتصادی دارند؟ سهم مخارج دولت از محصول ناخالص داخلی در کشورهایی که دارای درآمد کم یا متوسط می‌باشند، در مقایسه با کشورهای با اقتصاد صنعتی مبتنی بر بازار به طور متوسط کمتر بوده است و با اندک موارد استثنائی در حال رشد می‌باشد. عوامل بسیاری، از جمله، ایدئولوژی، مسائل جمعیتی، کشش درآمدی مثبت برای کالاهای عمومی، افزایش هزینه کالاهای عمومی نسبت به کالاهای خصوصی و شاید هم نظریه و عمل توسعه، چنین رشدی را تبیین می‌نمایند. در تجربه به اثبات رسیده است که همبستگی شدیدی بین مخارج دولتی و رشد اقتصادی وجود ندارد. اندازهٔ دولت ممکن است مناظره و بحثهای ایدئولوژیک زیادی را پدید آورد، اما این بحث که سطح کل مخارج دولت به عنوان عامل مهمی در تعیین نرخ رشد اقتصادی دخالت دارد، کمتر مورد حمایت قرار گرفته است.

* David L. Lindauer; and Ann D.Velenchik (1992). Government Spending in Developing Countries: Trends, Causes, and Consequences. *The World Bank Research Observer,* 7(1), 59-78.

*کارشناسان سازمان برنامه و بودجه استان مرکزی

در سده بیستم، سهم مخارج دولتی از درآمد ملی افزایش یافته است. این مورد در اکثر کشورها، صرف‌نظر از سطح توسعهٔ اقتصادی آنها، به تأیید رسیده است. در این مقاله، ضمن مرور پژوهشهای قبلی، روند رشد مخارج دولتی درکشورهای در حال توسعه و کشورهای صنعتی را مقایسه می‌کنیم و می‌کوشیم که دلایل چنین رشدی را تشریح و اثرهای آن را بر توسعهٔ اقتصادی مورد بررسی قرار دهیم.

در نخستین بخش، به شواهدی تجربی در مورد رشد مخارج دولتی همراه با طرح پیش‌بینیهای احتیاطی در مورد اندازه گیری می‌پردازیم. در این بررسی، بیشتر به ابعاد و اندازهٔ دولت توجه داریم تا ترکیب آن، اگر چه در مورد ترکیب دولت نیز در پایان به طور مختصر، اشاراتی داریم. سپس، به عوامل تعیین‌کنندهٔ رشد دولت می‌پردازیم. با توجه به اینکه بیشتر نوشتارهای موجود، به روند موجود درکشورهای صنعتی پرداخته‌اند، ما در این پژوهش کوشیده‌ایم که بر موضوع کشورهای در حال توسعه تأمل نماییم. در بخش بعدی، مروری داریم بر شواهد و مدارک مربوط به اندازه و رشد هزینه‌های دولت و تأثیر آن در بازدهی اقتصاد ملی. در این بخش، توجیهات نظری را آزمون می‌نماییم و سپس نتایج را همان طور که در مقاله‌ها آمده، لحاظ خواهیم نمود. در بخش پایانی، روی آینده‌نگری مخارج دولتی تأمل خواهیم کرد و همچنین این بحث را در چارچوب پژوهش انجام شده در زمینه ارزشیابی تأثیر مخارج دولتی بر توسعهٔ اقتصادی، پی خواهیم گرفت.

اندازه گیری رشد مخارج دولتی

در هر گونه ارزشیابی اسمی دولت، در مورد درآمد یا هزینه، فرض بر آن است که نقش دولت به عنوان کارگزار مستقیم اقتصادی، مطرح شود. نتایج اتخاذ یک سیاست انبساط مالی توسط دولت درکسری یا مازاد بودجه نمایان می‌گردد. با این حال، اثرهای سیاست مالی یا پولی با یک شاخص صوری نشان داده نخواهد شد، زیرا این شاخص، تعیین‌کنندهٔ اندازه و تأثیر دولت به شکل انحصاری بر اقلام بودجه‌ای است. اندازه گیری کل مخارج دولت منوط به آزمون بحثهایی است، نظیر اینکه چگونه ستانده‌ها بین کالاهای عمومی و خصوصی توزیع می‌شود، و چه تأثیراتی بر رشد اقتصادی بر جای خواهد گذاشت.

ارزشیابی رشد مخارج عمومی در طول زمان نیازمند مقایسه‌هایی است. این امر، بیانگر آن است که کجا و چگونه باید متغیرهای اسمی به متغیرهای واقعی تبدیل شود (در واقع، اعمال روش تورم‌زدایی). یکی از روشهای موجود برای اجتناب از مشکلات اعمال روش تورم‌زدایی به منظور تثبیت ارزش پولی، استفاده از شاخص روند مخارج دولت نسبت به محصول ناخالص داخلی می‌باشد. این روش، توسط پلوتا (Pluta, 1981)، رم (Ram, 1987)، و بک (Beck, 1979, 1982) مورد استفاده واقع شده است. بامول (Baumol, 1967) در برابر این روش بدان جهت که قیمت کالاهای عمومی ممکن است با سرعت بیشتری نسبت به سایر کالاها افزایش یابد، به بحث می‌پردازد. به ویژه اگر تغییر تکنولوژی در خدماتی که بخش خصوصی نسبتاً تمرکز کمتری روی آن دارد، سریعتر باشد (برای نقد و بررسی این قسمت، نگاه کنید به: Mueller, 1987, pp. 120-21). با چنین فرضهایی درباره تغییرات نسبی قیمتها، کالاهای عمومی و خصوصی، نسبتهای مخارج دولتی که براساس قیمتهای جاری - چنانکه در کتاب ماسگریو (Musgrave, 1981) آمده - به دست آمده است، ارقام اغراق‌آمیزی را در مورد ستانده‌های دولت نشان می‌دهند، زیرا این نسبتها، اثرهای قیمتهای نسبی را به حساب نیاورده‌اند [تغییرات موجود در ارزش نسبی مخارج صرف شده برای دو کالا (عمومی، خصوصی) به جای آنکه ناشی از تغییر در مقدار مصرفشان باشد، ناشی از تغییر در قیمت آنهاست]. در موضعی مخالف، چنین بحث می‌شود که سهم اسمی هزینهٔ دولتی می‌تواند به موازات قیمتهای نسبی کالاهای عمومی و خصوصی به کار برده شود که خود منعکس کنندهٔ ارزشیابیهای مصرف‌کننده است. اگر چنین باشد، سهم ستانده در اقلام با ارزش، شاخصی مناسب از کل مجموعهٔ کالاهایی است که دولت از اقتصاد کسب می‌کند.

به هر جهت، چه سهم واقعی و چه سهم اسمی مخارج دولتی مورد استفاده واقع شود، با موضوع مرتبط است. محاسبهٔ کشش درآمدی تقاضا برای کالاهای همگانی، مستلزم داشتن مقدار واقعی ستانده دولت است، زیرا یک شاخص اسمی، بیشتر در زمینهٔ تشخیص اولویت‌بندی منابع اقتصادی که توسط دولت صورت می‌گیرد، مفید واقع می‌شود. در نهایت، برداشت ما از هزینهٔ دولت از تطبیق و مقایسهٔ این دو معیار حاصل خواهد شد، زیرا تفاوتهای چشمگیری بین این دو مجموعه از اعداد وجود دارد.

جنبه‌هایی از داده‌های موجود، شایان توجه می‌باشد. دو منبع عمدهٔ اطلاعات مربوط به مخارج دولت، بودجهٔ دولت و حسابهای درآمد ملی است. منبع دوم (حسابهای درآمد ملی) که در حد وسیعی درکشورهای در حال توسعه در دسترس است، تنها تمایل به گزارش مصارف دولتی دارد (مخارج دولتی منهای پرداختهای انتقالی و تشکیل سرمایهٔ ناخالص). برعکس، داده‌های بودجهٔ دولتی گرایش به پوشش تمام اقلام مربوط به مخارج دولت مرکزی دارد، لیکن به خوبی دولتهای محلی و ایالتی را مستثنی می‌نماید. فعالیتهای غیر بودجه‌ای، شامل یارانه‌ها، مخارج مالیاتی، اعطای وامهای دولتی و تعهدات مربوط به استقراض عمومی نیز اغلب از قلم افتاده است. با وجود این، به نظر می‌رسد که برآوردهای مخارج دولتی بیشتر برای ارزشیابی منبع هزینهٔ کل فعالیتهای دولتی مناسب است. مصرف دولتی، شاخص بسیار محدودی است از منابع هزینه، لیکن ممکن است یک معیار ارزشمند برای مخارج کالاهای عمومی به شمار آید.

تجربه درکشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی

براساس تعریف محدودی از مخارج دولتی که در حسابهای اقتصاد ملی به کار می‌رود، کوزنتز (Kuznets, 1966) نشان می‌دهد که مصرف دولتی به عنوان سهمی از محصول ناخالص داخلی، در آمریکای شمالی و اروپا تا دههٔ ۱۹۴۰ و در بسیاری ازکشورها تا دههٔ ۱۹۵۰، به دو برابر هم نرسید (جدول ۱ را ببینید). به هر حال، تعریف کاملتری از مخارج دولتی که در جدول ۲ آمده، اشاره به دورهٔ طولانی‌تری از رشد دارد. اگر چه، همان طور که در جدول نشان داده شده است، در سالهای اخیر، سهم ایالات متحده از درآمد ملی، به کندی افزایش یافته است. از سال ۱۹۲۹ به بعد، ژاپن و بعضی ازکشورهای اروپایی، ۲۰ تا ۳۰ درصد محصول ناخالص ملی را به مخارج دولتی اختصاص داده‌اند (برای آگاهی از داده‌های مربوط به ایالات متحده، نگاه کنید به: Mueller, 1987. برای آگاهی از آمار انگلستان، نگاه کنید به: Peacock and Wiseman, 1961; Peltzman, 1980).

داده‌های جامع جدید راجع به مخارج دولتی، بیانگر افزایش سهم مخارج دولتی از محصول ناخالص ملی، از میزان ۲۶ درصد در سال ۱۹۶۰، به ۴۷ درصد در سال ۱۹۸۲، می‌باشد (Saunders

and Klau, 1985, table 2; Tanzi, 1986, table 2). اما در این راستا، طیف وسیعی از کشورها وجود دارد. مخارج دولت در ایسلند از ۲۸ درصد محصول ناخالص داخلی در سال ۱۹۶۰، تنها به ۳۴ درصد در سال ۱۹۸۲ افزایش یافته است. در مقابل، سهم دولت از محصول ناخالص داخلی در سوئد در سال ۱۹۶۲ که ۳۱ درصد بود، در طول دو دههٔ اخیر به ۶۷ درصد رسید. جمعاً نرخهای پرداختی دولت نسبت به محصول ناخالص داخلی در کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی، دارای دامنهٔ تغییراتی از ۳۰ تا ۶۷ درصد تا سال ۱۹۸۲ بوده است.

ماسگریو (Musgrave, 1981, table 1) به تحلیل منشأ رشد مخارج دولتی در ایالات متحده، با استفاده از کل مخارج دولتی تفکیک شده و متغیرهای دقیق و مشخص در طول زمان (سطح بالا در دههٔ ۱۹۵۰ و سطح پایین در دههٔ ۱۹۷۰) و نیز منابع آن (امور دفاعی در مقابل امور غیر نظامی، فدرال در مقابل ایالتی و محلی) می‌پردازد. وی نتیجه می‌گیرد که "رشد این موجود عظیم الجثه (مخارج دولتی)، به ویژه اخیراً، در نظر هر بیننده‌ای هویداست." اگر فقط سالهای پایانی دوره ۱۹۴۰ و ۱۹۸۶ را در نظر بگیریم، مخارج ایالات متحده به عنوان سهمی از محصول ناخالص ملی، ۱۶/۹ درصد افزایش یافته است و از ۱۸/۴ درصد تا ۳۵/۳ درصد از محصول ناخالص ملی رسیده است. ۱۰/۵ درصد از این افزایش مربوط به اقلام انتقالی است و ۴/۴ درصد مربوط به دفاع می‌باشد. بر خلاف اعتقاد عمومی، در اکثر موارد، این افزایش ناشی از مخارج فدرال است، نه اینکه منتج از مخارج دولت محلی و ایالتی باشد (۲/۴ درصد) (Lindauer, 1988, table 6). خریدهای اسمی دولت، شامل اقلام دفاعی، تا ۶/۴ درصد از محصول ناخالص ملی، طی این دوره افزایش یافته است، لیکن اگر ما در اینجا از شاخص قیمت ضمنی[1] استفاده کنیم، خریدهای واقعی کمتر از ۱ درصد افزایش داشته، و در واقع، خریدهای مملکتی، ۳ درصد کاهش داشته‌اند. بدین ترتیب، افزایش در قیمتهای کالاهای عمومی نسبت به کالاهای خصوصی بیشتر بدان جهت است که پرداختهای غیرانتقالی افزایش یافته است (Beck, 1979).

1. Impilicit Price Deflator

جدول ۱. مصرف دولتی به عنوان سهمی از محصول ناخالص ملی (درصد)

کشور	دوره	سهم از GNP	کشور	دوره	سهم از GNP
استرالیا	۱۹۶۰-۱۹۵۰	۹/۹		۱۹۱۴-۱۸۹۵	۶/۶
کانادا	۱۸۹۰-۱۸۷۰	۵/۶		۱۹۲۴-۱۹۱۵	۸/۵
	۱۹۱۰،۱۹۰۰،۱۸۹۰	۷/۴		۱۹۳۴-۱۹۲۵	۸/۷
	۱۹۲۹،۱۹۲۰	۱۰/۵		۱۹۵۹-۱۹۵۰	۱۲/۵
	۱۹۳۰-۱۹۲۶	۷/۵	سوئد	۱۸۸۰-۱۸۶۱	۴/۴
	۱۹۵۹-۱۹۵۰	۱۴/۱		۱۹۰۰-۱۸۸۱	۵/۴
دانمارک	۱۹۵۹-۱۹۵۰	۱۲/۵		۱۹۲۰-۱۹۰۱	۵/۸
آلمان	۱۸۷۰-۱۸۵۱	۴/۰		۱۹۴۰-۱۹۲۱	۸/۶
	۱۸۹۰-۱۸۷۱	۵/۹		۱۹۵۹-۱۹۴۱	۱۴/۳
	۱۹۱۳-۱۸۹۱	۷/۱		۱۹۵۹-۱۹۵۰	۱۶/۸
	۱۹۲۸	۷/۲	انگلستان	۱۸۷۹-۱۸۶۰	۴/۸
	۱۹۵۹-۱۹۵۰	۱۴/۴		۱۸۹۹-۱۸۸۰	۵/۸
ایتالیا	۱۸۸۰-۱۸۶۱	۴/۲		۱۹۱۴-۱۹۰۰	۷/۴
	۱۹۰۰-۱۸۸۱	۴/۸		۱۹۲۹-۱۹۲۱	۸/۹
	۱۹۱۰-۱۹۰۱	۴/۲		۱۹۵۸-۱۹۵۰	۱۶/۹
	۱۹۳۰-۱۹۲۱	۵/۶	ایالات‌متحده	۱۸۸۸-۱۸۶۹	۳/۶
	۱۹۵۹-۱۹۵۰	۱۲/۰		۱۹۰۸-۱۸۸۹	۴/۴
ژاپن	۱۹۵۹-۱۹۵۰	۱۰/۳		۱۹۲۸-۱۹۰۹	۴/۹
نروژ	۱۸۷۴-۱۸۶۵	۳/۸		۱۹۳۸-۱۹۲۹	۹/۴
	۱۸۹۴-۱۸۷۵	۴/۸		۱۹۵۵-۱۹۴۶	۱۵/۴
				۱۹۵۹-۱۹۵۰	۱۷/۹

مأخذ: Kuznets, 1966, table 5-3.

جدول ۲. مخارج دولتی به عنوان سهمی از درآمد ملی برای کشورهای منتخب از او.ای.سی.دی (درصد)

سال	فرانسه	آلمان [الف]	ژاپن	سوئد	انگلستان	ایالات متحده
۱۸۸۰	۱۵	۱۰ [ب]	۱۱ [ج]	۶ [د]	۱۰	۸
۱۹۲۹	۱۹	۳۱	۱۹	۸ [د]	۲۴	۱۰
۱۹۶۰	۳۵	۳۲	۱۸	۳۱	۳۲	۲۸
۱۹۸۵	۵۲	۴۷	۳۳	۶۵	۴۸	۳۷

توضیح: داده‌ها شامل مخارج دولتهای محلی، ایالتی و مرکزی می‌باشد، به استثنای مواردی که توضیح داده‌ایم. داده‌های مربوط به اطلاعات سالهای ۱۸۸۰ و ۱۹۲۹ به عنوان سهمی از محصول ناخالص ملی، و سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۸۵ به عنوان سهمی از محصول ناخالص داخلی می‌باشد.

الف) برای سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۸۵، جمهوری فدرال آلمان.

ب) ۱۸۸۱.

ج) ۱۸۸۵.

د) فقط دولت مرکزی.

مأخذ: World Bank, 1988.

تجربهٔ کشورهای در حال توسعه

ترکیب و پیوند دادن اطلاعات مربوط به اندازه و رشد هزینهٔ دولتی در کشورهای در حال توسعه، کار دشواری است. *گزارش توسعهٔ جهانی ۱۹۸۸* (World Bank, 1988)، هزینه‌های دولت مرکزی را به عنوان درصدی از محصول ناخالص ملی و مصرف دولتی را به عنوان بخشی از محصول ناخالص داخلی مطرح می‌کند. در مجموعه داده‌هایی که قبلاً از *سالنامهٔ آماری مالیهٔ دولتی* از صندوق بین‌المللی پول (سالهای مختلف) استخراج گردیده است، پرداختهای ایالتها، استانها و دولتهای محلی مستثنی شده‌اند. هر دو منبع، این هشدار را به خوانندگان داده‌اند که به ویژه در موقع تفسیر داده‌ها و مقایسهٔ کشورها، باید جانب احتیاط را رعایت کرد.

داده‌های مربوط به مخارج دولتی در سال ۱۹۸۶ برای ۹۷ کشور با سطح درآمد پایین و متوسط موجود است که در گزارش سال ۱۹۸۸ بانک جهانی آمده است. کشورهای در حال توسعه، به

عنوان یک گروه، سهم کمتری از درآمد ملی را نسبت به کشورهای صنعتی دارای اقتصاد مبتنی بر بازار به پرداختهای دولتی اختصاص داده‌اند. متوسط ارزش مخارج دولتی (مصارف دولتی) در سال ۱۹۸۶ در کشورهای در حال توسعه ۲۷ درصد بود (۱۴ درصد) در مقایسه با ۴۰ درصد (۱۹ درصد) در کشورهای صنعتی‌ای که مبتنی بر بازار بوده‌اند. به هر حال، دامنهٔ سهم پرداختهای دولتی در کشورهای صنعتی، نسبت به کشورهای در حال توسعه، به طور چشمگیری وسیعتر می‌باشد (جدول ۳ را ببینید).

تا سال ۱۹۸۶، مصارف دولتی، به عنوان سهمی از محصول ناخالص داخلی در ۸۲ درصد از کشورهای در حال توسعه، دو برابر شده است. تاکنون بیشتر کشورهای صنعتی به این سطح رسیده‌اند، این در حالی است که در دههٔ ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، درآمد سرانه بسیار بیشتر از آن چیزی بوده است که امروزه در کشورهایی با درآمد پایین یا متوسط وجود دارد. براساس برآوردهای مادیسن (Maddison, 1982)، درآمد سرانه در سال ۱۸۸۰ در کشورهای فرانسه، آلمان، انگلستان و ایالات متحده، بین ۱۶۰۰ تا ۲۹۰۰ دلار (به دلار سال پایهٔ ۱۹۸۶) بوده است. به دیگر سخن، پیش از فرا رسیدن سده بیستم، این کشورها به استانداردهای امروزی درآمد رسیده بودند. در سال ۱۸۸۰، ژاپن و سوئد شرایط لازم برای قرار گرفتن در گروه کشورهای با درآمد پایین و متوسط را احراز نمودند. در این شش کشور، مخارج دولتی به عنوان بخشی از محصول ناخالص داخلی، دامنهٔ تغییراتی بین ۶ تا ۱۵ درصد داشته است، که به طور چشمگیری از متوسط ۲۷ درصد کنونی برای کشورهای با درآمد متوسط، پایین‌تر است. به ویژه این یافته‌ها معتبر هستند، زیرا تعریف مخارج دولتی مورد استفاده در جدول ۲، شامل تمام مخارج دولت می‌باشد. این در حالی است که مخارج دولتی در گزارش بانک جهانی (World Bank, 1988) فقط به عنوان مخارج دولت مرکزی در نظر گرفته شده است. با هر تعریفی، مقایسه‌های قبلی به این موضوع می‌پردازد که اگر یک الگوی توسعه برای مصرف دولتی وجود داشته باشد، دارای خصوصیات ویژه‌ای است (نگاه کنید به: Chenery and Syrquin, 1975).

جدول ۳. مخارج دولتی به عنوان درصدی از درآمد ملی، ۱۹۶۵، ۱۹۷۲ و ۱۹۸۶

گروه کشورها[الف]	مخارج دولتی به عنوان سهمی از GNP		مصارف دولتی به عنوان سهمی از GDP	
	۱۹۷۲	۱۹۸۶	۱۹۶۵	۱۹۸۶
درآمد متوسط				
متوسط	۱۹	۲۳	۱۲	۱۳
دامنه	۸-۳۴	۹-۴۲	۶-۲۳	۷-۳۵
تعداد مشاهدات	(۲۳)	(۱۷)	(۳۰)	(۳۱)
درآمد متوسط رو به پایین				
متوسط	۱۵	۲۷	۱۱	۱۴
دامنه	۱۰-۴۳	۸-۵۶	۵-۳۴	۷-۴۵
تعداد مشاهدات	(۲۲)	(۲۵)	(۳۱)	(۳۲)
درآمد متوسط رو به بالا				
متوسط	۲۵	۲۷	۱۲	۱۴
دامنه	۱۲-۶۲	۷-۷۲	۷-۲۰	۸-۳۱
تعداد مشاهدات	(۱۶)	(۱۷)	(۲۰)	(۱۷)
صنعتی مبتنی بر بازار				
متوسط	۲۸	۴۰	۱۴	۱۹
دامنه	۱۳-۴۱	۱۷-۵۷	۷-۱۸	۱۰-۲۷
تعداد مشاهدات	(۱۸)	(۱۸)	(۱۹)	(۱۹)

الف) براساس درآمد سرانه ۱۹۸۶.

مأخذ: World Bank, 1988.

در چند دهه اخیر، مخارج دولتی درکشورهای در حال توسعه در حد چشمگیری افزایش یافته است. از سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۶، کشورهایی با درآمدهای متوسط رو به پایین، نرخ افزایش مخارج دولتی خود را به عنوان سهمی از محصول ناخالص ملی به طور متوسط در سطح ۱۲ درصد

نگه داشته‌اند. برای کشورهای با درآمد پایین و متوسط رو به بالا، افزایش مخارج دولتی به طور چشمگیری کمتر بوده است. با وجود آنکه مصرف دولتی محدودتر شده، مخارج دولتی در کشورهای در حال توسعه از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۶ رشد داشته است، لیکن نه به اندازهٔ رشدی که در کشورهای صنعتی دارای اقتصاد مبتنی بر بازار وجود داشته است (جدول ۳ را ببینید).

پلوتا (Pluta, 1981) و رم (Ram, 1987) میزان ارتباط بین مخارج دولتی و محصول ناخالص داخلی در کشورهای در حال توسعه را تخمین زده‌اند. برآوردهای پلوتا با کارهای ساندرز (Saunders, 1985) و کلاو (Klau, 1985) برای کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی قابل مقایسه است، هر چند که دوره‌های زمانی مورد مطالعه متفاوت بوده و تعریف مخارج دولتی نیز یکسان نیست. در بازنگری اولیه چنین پیداست که دامنهٔ تغییرات کششها به ویژه درکشورهای در حال توسعه، نسبت به کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی، در حد وسیعتری قرار دارد. بنابراین، ممکن است نسبت به آنچه که در ابتدای امر به نظر می‌رسد، موارد مشترک کمتری در زمینه رشد اخیر در مخارج دولتی بین این گروه از کشورها وجود داشته باشد.

بخشی از تفاوتهای موجود بین رشد مخارج دولتی درکشورهای در حال توسعه وکشورهای صنعتی دارای اقتصاد مبتنی بر بازار، بدین علت است که در بعضی از این کشورها، سهم هزینه‌های دولتی از درآمد ملی کم شده است. در دوره‌های بلندمدت‌تر، به نقل ازگزارشهای بانک جهانی در ۱۹۸۸، متأسفانه فقط ۴۶ درصد ازکشورهای با درآمد پایین و متوسط، میزان سهم مخارج دولتی خود را برای سالهای موردنظر گزارش کرده‌اند (۷۴ درصد سهم مصارف دولتی گزارش شده است) و این تعداد نمونه، نمی‌تواند توزیع تصادفی نمونه‌های گزارش نشده را مشخص نماید. با وجود این، برای نمونه‌های موجود، مخارج دولتی به عنوان بخشی از محصول ناخالص ملی در ۲۹ درصد از موارد و مصرف دولتی به عنوان سهمی از محصول ناخالص داخلی تا ۲۵ درصد موارد، کاهش یافته است. دامنهٔ کاهش در مخارج و مصارف دولتی قابل توجه است، به طوری که متوسط تنزل در طبقه‌بندی اول ۴/۷ درصد و در بعدی ۳/۵ درصد بوده است.

پژوهش قبلی، به ما این امکان را می‌دهد تا به ارزشیابی این موضوع بپردازیم که آیا افزایش مخارج دولتی انعکاسی است از ستانده‌های دولتی، یا به علت وجود تغییرات در هزینهٔ تولید دولت

بوده است. این دو عامل رشد مخارج دولتی (افزایش تولید و افزایش هزینهٔ تولید) با مقایسهٔ کشش مخارج دولتی نسبت به محصول ناخالص داخلی به قیمت جاری به دست می‌آیند. اگر هزینه‌های تولید دولتی سریعتر از سایر قیمتها افزایش پیدا کند، کششهای قیمتی مصرف دولتی که با شاخص تعدیل کنندهٔ قیمت خریدهای دولتی هماهنگ شده، از کششهایی که براساس قیمتهای جاری هستند، پایین‌تر خواهد بود. این نتیجه، به روشنی در مقایسهٔ بین کششهای قیمتی جاری پلوتا (Pluta, 1981) و کششهای تخمینی رم (Ram, 1987) آشکار می‌گردد. به هر جهت، تشخیص این امر کار دشواری است، زیرا عموماً می‌گویند که ضریبهای تعدیل قیمت برای پرداختهای دولتی غیر قابل اطمینان هستند، و این امر، بدان علت است که تغییرات در عوامل تولید نادیده انگاشته شده‌اند، و جزئیات مربوط به قیمتهای بین‌المللی برگرفته از کارهای سامرز و هستون (Summers and Heston, 1984) که توسط رم مورد استفاده قرار گرفته‌اند، قاعدتاً کشش مورد نظر را کمتر تخمین زده‌اند. اما نتایج این را نشان می‌دهند که افزایش در مصرف دولتی به عنوان سهمی از محصول ناخالص داخلی در کشورهای در حال توسعه و همچنین کشورهای صنعتی، ناشی از هزینه فزاینده تولید خدمات دولتی، علاوه بر افزایش واقعی در میزان چنین خدماتی است.

بنابراین، اگر چه داده‌های اولیه دارای محدودیتهای جدی می‌باشند، براساس مدارک موجود، نکات زیر استنتاج می‌شود:

- کشورهای در حال توسعه، نسبت به کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، به‌طور متوسط درصد کمتری از محصول ناخالص داخلی را به پرداختهای دولتی اختصاص می‌دهند. به نظر می‌رسد که این موضوع در مورد کشورهای با درآمد پایین نیز صادق باشد.
- پرداختهای دولتی به شکل قابل ملاحظه‌ای بین کشورهای با درآمد پایین و متوسط متفاوت است. در سال ۱۹۸۶، دامنهٔ مخارج دولت مرکزی به عنوان سهمی از محصول ناخالص ملی، ۷ تا ۷۲ درصد بوده و مصرف دولتی به عنوان سهمی از محصول ناخالص داخلی ۷ تا ۴۵ درصد شده است. این تغییرات در کشورهای صنعتی بیشتر مشاهده می‌شود.
- در مقایسه با تجربهٔ تاریخی کشورهای صنعتی، دولتهای با درآمد پایین و متوسط، کسر بزرگتری از محصول ناخالص داخلی را با توجه به مرحلهٔ توسعه مصرف می‌کنند (توسعه یافته‌ها

کمتر و توسعه نیافته‌ها بیشتر).

- اگر چه نرخ رشد مخارج دولتی درکشورهای با درآمد پایین و متوسط، متفاوت است و حتی در بعضی موارد کاهش یافته است، ادامه یافتن این روند افزایشی، طبیعی به نظر می‌رسد.
- داده‌های موجود، سبب مشکل شدن نتیجه‌گیری در مورد تغییرات قیمتهای مربوط به کالاهای عمومی می‌شود، اما یکی از عوامل مؤثر در رشد مخارج دولتی ممکن است افزایش هزینه واحد[1] باشد.

بررسی و توجیه رشد هزینه‌های دولتی

تشریح علل رشد دولتها، یک سنت دیرینه است، و به هر حال، از زمان آدولف واگنر (Adolph Wagner, 1890) تاکنون ادامه یافته است. به تازگی تحول نظریه‌های اثباتی در بخش عمومی، اغلب تحت عنوان مکتب انتخاب عمومی[2]، طیف وسیعی از مباحث عقلایی و سیاسی را ایجاد کرده است (نگاه کنید به: Mueller, 1987). این دیدگاه می‌گوید که ادارات دولتی در بخش عمومی، در اتخاذ سیاستهای اقتصادی مورد نظرشان همانند بنگاهها عمل می‌کنند. در بررسیهای انجام شده در مورد این عقیده، مشخص شد که تمرکز منحصراً روی کشورهای صنعتی است. حال آنچه که مطرح می‌شود، چگونگی کاربرد این مفاهیم درکشورهای در حال توسعه است.

چهار رهیافت مختلف برای یافتن علل رشد بخش دولتی، سازماندهی شده‌اند: حسابداری هزینه، مباحث طرف تقاضا، مباحث طرف عرضه، نظریه‌پردازی توسعه.

حسابداری هزینه

ساندرز و کلاو (Saunders and Klau, 1985) روش حسابداری هزینه را به منظور تحلیل رشد مخارج دولتی درکشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی به‌کار می‌برند. صاحبنظران اظهار می‌دارند که اگر چه این روش مستقیماً برای بحث درباره نظریه‌های اثباتی در بخش عمومی مؤثر نیست، لیکن به نظر می‌رسد که در تحلیل مخارج، روشی مفید و معنادار خواهد بود. آنها

1. Unit Cost
2. Public Choice School

برنامه‌های دولت، از جمله، بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، و تأمین اجتماعی را در نظر گرفته و تأثیرات جمعیت، تغییر در پوشش و شمول آنها، و افزایش در منافع واقعی را مجزا نموده‌اند. برای مثال، مؤلفان، رشد در مخارج مربوط به حقوق بازنشستگی را به نظام گسترده‌ای از پوشش بیمه‌ای و مسائل جمعیتی نسبت می‌دهند. در قلمرو بهداشت و درمان، و آموزش و پرورش، به این نکته پی بردند که منفعتی که نصیب جامعه می‌شود، از منافعی که افراد کسب می‌کنند، بیشتر است.

به استثنای مطالعات برجسته‌ای که تایت و هلر (Tait and Heller, 1982) و هلر و دیاموند (Heller and Diamond, 1990) انجام داده‌اند، تحلیل قابل مقایسه‌ای از روند موجود در بودجه‌های دولتی در دامنهٔ وسیعی از مخارج برای کشورهای در حال توسعه، مورد قبول قرار نگرفته است. یافته‌های آنها، این دیدگاه را تأیید می‌کند که تغییرات جمعیتی، دست کم از سال ۱۹۷۵ تا سال ۱۹۸۶، به طور مثبت رشد مخارج دولتی در زمینهٔ بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، و تأمین اجتماعی را به همراه داشته است. در نهایت، رشد سریع جمعیت و تحولات جمعیتی متعاقب آن (از قبیل جوان شدن جمعیت) ممکن است به عنوان یک عامل مهم در افزایش رشد مخارج دولتی، به ویژه برای بهداشت و درمان، و آموزش و پرورش در نظر گرفته شود.

مباحث طرف تقاضا

روش محاسبهٔ هزینه، در واقع، یک پرسش را بر می‌انگیزد: چرا جوامع اجازه می‌دهند یا می‌پذیرند که رشد سهم ستانده توسط بخش عمومی کنترل شود؟ نوشتارهای ارائه شده درباره این موضوع، بیانگر یک نظریه به اثبات رسیده در مورد دولت است. در طرف تقاضا، بحثها، از جمله قانون واگنر[1]، بحثهایی هستند مبتنی بر رجحان و مدلهایی که به نظریه‌های بخش عمومی مربوط می‌گردند.

نخستین بحثی که در بیشتر معادله‌های تقاضا مطرح می‌شود، بحث قیمت است، اما اینکه همه افزایش مخارج دولتی مربوط به افزایش قیمتها باشد، امری نامحتمل به نظر می‌رسد. بعد از همهٔ

1. Wagner's Law

اینها، این اعتقاد در سطح گسترده‌ای پدید آمده که رشد تولید در بخش خدمات دولتی در رشد تولیدی سایر بخشهای اقتصادی وقفه ایجاد می‌کند. بنابراین، هزینه واحد ستانده دولتی همراه با افزایش تولید آن در طول زمان به شکل برابری افزایش می‌یابد (با توجه به کاهش در مقدار تقاضای ستاندهٔ دولتی). اگر رشد قابل مشاهده در دولت، بحثهای دیگر طرف تقاضا را منعکس نماید، افزایش تقاضای کالاها و خدمات دولتی باید تا اندازه‌ای باشد که آثار جانشینی منفی ایجادشده ناشی از افزایش قیمت مربوط به تولیدات دولتی را جبران نماید.

آثار درآمدی، یک عامل مشخص برای ایفای این نقش است، زیرا قانون واگنر به شکل دقیق و مشخص با تحلیلهای سنتی تقاضا هماهنگ می‌شود. قانون واگنر حاکی از آن است که با افزایش درآمد، تقاضای دولت با نسبت بیشتری افزایش می‌یابد، بیش از هر چیز، به جهت نیازهای تکنولوژیک صنعتی شدن و شهرگرایی که با آن همراه است. این بحث بیشتر در مورد کالاهای استحقاقی[1] صادق است تا برای کالاهای انتقالی[2]. این مطلب با توجه به مقدار کشش درآمدی برای کالاهای عمومی قابل توجیه است. به ویژه آنکه افزایش در مخارج دولتی مربوط به سرمایه‌گذاری عمومی و اجتماعی (تأسیسات فیزیکی از قبیل پلها، جاده‌ها، فرودگاهها) و خدمات ایجاب می‌کند که نیازهای پرسنلی صنعت که ممکن است باعث افزایش و رشد درآمد گردد، شناخته شود. اگر چه شواهد تجربی در کشورهای در حال توسعه نظریات واگنر را رد می‌کند و به این موضوع می‌پردازد که مباحث دیگری برای محاسبه افزایش سهم دولت از درآمد (Ram, 1987) مورد نیاز می‌باشد.

مبحث دیگر در طرف تقاضا، به اعمال سلیقه‌ها مربوط می‌گردد. آیا جوامع به شکل فزاینده‌ای مخارج عمومی را بر مخارج خصوصی ترجیح می‌دهند؟ این مسئله، در نهایت، با محدودیت در تمایز بین تقاضای کالاهای عمومی (غیررقابتی)[3] و کالاهای خصوصی (رقابتی)[4] مربوط می‌شود. مسئله مهمتر آن است که آیا بعضی جوامع، تولید دولتی را ترجیح می‌دهند، این تولید شامل کالاهای عمومی (غیررقابتی) نیز هست. یک نمونه در این مورد، مقایسهٔ دو کشور سویس و

1. Merit Goods
2. Transfers
3. Nonrival
4. Rival

سوئد است. هر دو اقتصاد مختلط و همراه با سطوح درآمد سرانه قابل مقایسه دارند. اما سهم مخارج دولتی از محصول ناخالص داخلی در سوئد دو برابر مورد مشابه آن در سویس است، و از این رو، دیدگاههای رایج در مورد انعکاس تفکرات گوناگون درباره نقش "سلیقه‌های" مختلف دولت باید به منظور ارائه بعضی مغایرتها در مخارج دولتی، به حساب آیند (مالزی و جمهوری کره به شکل مشابهی قابل مقایسه هستند).

ایدئولوژی، برخی اختلافات موجود در سطح مخارج دولتی و نیز تغییرات به‌وجودآمده در مخارج دولتی تحت وجود تحرکات رژیمهای سیاسی را تبیین می‌نماید (همانند نیکاراگوئه یا شیلی). اما ایدئولوژی، به خودی خود، ممکن است در اکثر موارد، شناخت کمتری نسبت به روند افزایشی پرداختهای دولتی به دست دهد. هر چند در طول زمان همیشه از ایدئولوژی به شکل محکمی، حمایت شده است، و بدین ترتیب، توجیهات اقتصاد سیاسی بیشتر از ایدئولوژی با این وضعیت ارتباط دارد.

مکتب انتخاب عمومی، تعدادی از مدلهای جهت داده شده به طرف تقاضا را دربرمی‌گیرد. این مدلها، شامل دیوانسالاری، رأی دهنده سطوح میانی و مدلهای رأی گیری کارکنان بخش عمومی، هستند. فصل مشترک این مباحثات، بررسی این امر است که کدام یک بیشتر از دولت تقاضا می‌کند و چگونه این تقاضا در مخارج گستردهٔ دولت، نتایجی را به بار خواهد آورد.

کاربرد چارچوب انتخاب عمومی در کشورهای در حال توسعه، منجر به افزایش تعداد مشکلات می‌شود. اولاً بسیاری از بحثهای اساسی به صورت تجربی درکشورهایی با اقتصاد صنعتی تحقق پیدا نخواهد کرد و ثانیاً مدلهای رأی‌گیری براساس انتخاب عمومی ممکن است به طور مستدل، انتخابات آزاد و بی‌طرفی را طلب نماید، لیکن شرایط محیط از نظر قدرت طلبی دولتها یکسان نیست. اگر چه همهٔ علل صرف نظر از ساختار سیاسی باید به حل و فصل اختلافات موجود بین خواسته‌های قانونی بپردازد، قدرت و توان توجیهی مدلهای رأی گیری انتخاب عمومی در غیاب مؤسسات دموکراتیک تضعیف خواهد شد.

مدلهای دیوانسالاری که در آن علایق دولت را بر علایق شهروندان ترجیح می‌دهند، بیشتر امیدبخش هستند. در چنین مدلهایی، "شهروندان و نهادهای سیاسی، محدودیتهای کمتری ایجاد

می‌کنند، و در نتیجه، رهبران سیاسی و دیوانسالاران، منافع شخصی خود را پی می‌گیرند" (Ram, 1987, p.142). این تفکر در جهان در حال توسعه همانند کشورهای صنعتی دارای اقتصاد مبتنی بر بازار، از وسعت عمل برخوردار است.

مباحث طرف عرضه

در طرف عرضه، دست کم دو مبحث جداگانه وجود دارد. همان طور که پیشتر یادآوری شد، یک مورد رشد نامتوازن در تولید را بامول (Baumol, 1967) تشخیص داد. او نتیجه گرفت که به علت نرخهای متفاوت در تغییر تکنولوژی، رشد بهره‌وری در بخش خدمات نسبت به بخشهای غیرخدماتی، کندتر بوده است، اگرچه دستمزدهای پرداختی در بخشهای مختلف یکسان هستند. از آنجا که تولید دولتی شدیداً به سمت خدماتی شدن تمایل دارد، در این مدل، افزایش هزینه‌های ستانده دولتی پیش بینی می‌شود، اگر سطوح واقعی تولید کالا و خدمات دولتی تغییر نکند (واضح است که این بحث، در مورد انتقالهای دولتی کاربرد ندارد).

حتی اگر هزینهٔ واحد دولتی که به بخش خصوصی مربوط می‌شود، در طول دورهٔ زمانی افزایش یابد، ممکن است عواملی به غیر از فرایندهای مختلف تکنولوژیک، وجود داشته باشد. برای مثال، تولید دولتی ممکن است به علت وجود محدودیتهای بودجه‌ای، از تولید خصوصی ناکارآمدتر باشد. در مجموع افزایش در هزینهٔ واحد تولید بخش دولتی می‌تواند عاملی مهم در رشد مصرف دولتی تلقی گردد.

بحثهای دیگری در مورد طرف عرضه، به انعکاس "قانون سی"[۱] در مورد مخارج دولتی می‌پردازند. انگیزهٔ ایجاد مخارج دولتی، میزان دسترسی به درآمد است. پیکوک و وایزمن (Peacock and Wiseman, 1961) این دیدگاه را در مطالعات خود در مورد رشد هزینه‌های دولتی در افق بلندمدت در انگلستان، مورد بررسی قرار دادند. آنها دریافتند که مالیات پردازان تغییرات قابل قبول در سطوح مالیاتی را در طول زمان و به مرور، به خصوص در وضعیت وقوع حوادثی همانند جنگ و رکود قابل توجه اقتصادی، می‌پذیرند. در کشورهای در حال توسعه، اثر پلیز

۱. قانون سی (Say's Law) می‌گوید که این عرضه است که تقاضا را به وجود می‌آورد-م.

(Please, 1967) مشابه است. مخارج دولتی، به ویژه در مورد مصرف، با استفاده از منابع در دسترس به جای سایر روشهای موجود، به دست می‌آید. برای مثال، اگر دولت قصد داشته باشد پس‌انداز داخلی را از طریق سطوح بالاتر پس‌انداز عمومی افزایش دهد، افزایش درآمدهای مالیاتی ممکن است سبب مخارج بیشتر شود، شاید بر روی سرمایه گذاری عمومی تأثیرگذار باشد، اما احتمالاً برابر مصرف دولتی خواهد بود. این اثر به وضوح در تجربیات سنگال و ساحل عاج، مشهود است. همان طور که دوارجان و ملو (Davarajan and de Melo, 1987) تأیید کرده‌اند، برنامه‌های مالیات بر صادرات، رانت زیادی را از طریق افزایش قیمت کالا، به صندوق دولت سرازیر می‌کنند. این روش به شرطی به کار می‌رود که برای تأمین مالی افزایش چشمگیر مخارج دولتی، مورد استفاده واقع شود، هم برای مصرف و هم برای سرمایه گذاری. آنچه که این توجیهات بیان می‌دارند، این است که باید توجه خود را به مسئله تمایل به پرداخت به دولت معطوف داریم و این تمایل را بررسی و تبیین نماییم.

نظریه‌پردازی توسعه

هرگونه شرحی درباره رشد و گسترش دولت در کشورهای در حال توسعه، باید با دو واقعیت تجربی همسو باشد. اولاً زمانی که کشورهای صنعتی کنونی در سطوح قابل مقایسه‌ای از درآمد سرانه قرار داشتند، مخارج دولتی سهم بیشتری از درآمد ملی را نسبت به آنچه که بوده به خود اختصاص داده‌اند، و ثانیاً روندی در افزایش این سهم ملاحظه می‌گردد.

دستیابی به مورد اول، آسانتر از مورد دوم است. امروزه تکنولوژی دولتی نسبت به آنچه که در سده‌های هیجدهم و نوزدهم به کار می‌رفته است، تفاوت پیدا کرده است. برای مثال، عضویت در نظام جهانی، سفیران بیشتری را می‌طلبد. این موضوع در مورد متخصصان بهداشت عمومی، کنترل‌کنندگان پرواز، گمرکات و مانند اینها نیز صادق است.

نکتهٔ دوم آنکه بدان علت که عموماً یک نظریه اثباتی قابل قبول در مورد رشد دولت در کشورهایی با اقتصاد صنعتی نداشته‌ایم، نباید توقع چندانی در مورد یافتن نظریه برای کشورهای در حال توسعه داشته باشیم. لیکن ممکن است یکی از عوامل مؤثر در بسط و گسترش دولت، وجود و

نقش نظریه توسعه در ۲۵ تا ۳۰ سال گذشته باشد. از دهۀ ۱۹۴۰ و اوایل دهۀ ۱۹۵۰، مدلهای توسعه بر وجود نقص و عدم کارایی بازار در کشورهای در حال توسعه تأکید ورزیده‌اند. آنچه که همان نظریه‌های قدیمی که فعلاً موضوعهای آنها بحث روز شده و دوباره تحت توجه و بررسی قرار گرفته‌اند، بیان می‌دارند، موجب شده که دیدگاه و تصویری در مورد توجه و نیاز بیشتر به دولت، پدید آید. برنامه‌هایی با کمترین اثرهای بحران‌زایی، فشار زیاد، رشد متعادل، توزیع مجدد همراه با رشد و نیازهای اساسی، همگی توجه بیشتر و نه کمتری را به دولت معطوف داشته‌اند (Arndt, 1987). به همین نحو، دنیسون (Denison, 1962) و شولتز (Schultz, 1961)، با ارائۀ مطالبی در مورد منابع رشد اقتصادی و اهمیت منابع انسانی، تلویحاً از صرف هزینۀ بیشتر برای آموزش و پرورش، و حفظ بهداشت، به طور سنتی، از قلمرو و حوزۀ فعالیت دولت، حمایت به عمل آوردند. با این همه، نظریه توسعه در دهۀ اخیر تغییر جهت داده و بازار را به عنوان نیروی محرک توسعه جایگزین دولت نموده است. اما میراث به جای مانده از نظریه‌های قدیمی‌تر، ممکن است بر بخش عمومی اکثر کشورهای در حال توسعه تأثیر نهاده باشد.

اما اگر به این تفکرات مطلق نقش مساعدتهای دو یا چند جانبه را به همراه درخواستهایشان برای بخش عمومی به جای همان موارد در بخش خصوصی، و تأثیر کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیست موفق به همراه بخشهای بزرگ و در حال گسترش دولتی را اضافه کنیم، جای تعجبی باقی نخواهد ماند که چرا کشورهای صنعتی از رشد دولت در کشورهای در حال توسعه حمایت به‌عمل می‌آورند. تجربه و آگاهی هر دو ممکن است باعث ایجاد گسترش سهم بخش عمومی در ستانده ملی در کشورهای در حال توسعه گردند.

در مجموع، به نظر می‌رسد که توجیه واضح و روشنی وجود ندارد. از لحاظ نظری، به همان نحوی که در کشورهایی با اقتصاد صنعتی وجود دارد، کنترلهای دیوانسالاری، تغییرات ساختار جمعیتی، کشش درآمدی کالاهای عمومی و هزینۀ فزایندۀ تولید دولت، احتمالاً از عوامل مهم به‌شمار می‌آیند، مطمئناً کمک و مساعدت خارجی ممکن است به میزان زیادی تأثیرگذار باشد.

مخارج دولتی و رشد اقتصادی

مراحل بسط و گسترش مخارج دولتی در همراهی با رشد اقتصادی کدامند؟ اگر چه از لحاظ نظری، کمبودی مشاهده نمی‌شود، ولی نظریه و شواهد موجود به شکل قابل ملاحظه‌ای پراکنده می‌باشند.

کار نظری

همان طور که السون (Olson, 1984) اشاره کرده است مباحث ایدئولوژیک در مورد رابطهٔ بین مخارج فزایندهٔ دولت و رشد اقتصادی، شواهد کافی برای حل و فصل این بحث فراهم ننموده است. به نظر نمی‌رسد که در غیاب یک رابطهٔ مشخص بین ایدئولوژی دولت و اندازهٔ آن، رابطه‌ای مستحکم بین اجرای فعالیتهای اقتصادی و ایدئولوژی دولتی وجود داشته باشد. به علاوه، نظریه اقتصادی، روش‌شناسی کاملاً گسترش یافته‌ای را که به میزان دخالت دولت در مدلهای رشد استاندارد شده می‌پردازد، مهیا نمی‌نماید. به هر حال، می‌توان دو کانال اصلی از میان فعالیتهای دولت که ممکن است بر عملیات اقتصادی تأثیرگذار باشند، تعیین نموده و در مورد فرضیات مختلف مربوط به تأثیراتشان بحث نماییم.

نخست آنکه مخارج دولتی، به ویژه سرمایه گذاری، ممکن است کالاهایی را که مستقیماً وارد چرخهٔ تولید بخش خصوصی می‌شوند، فراهم نمایند. همانند آموزش و پرورش و زیر ساختارها. همچنین مخارج دولتی ممکن است به شکل غیرمستقیم بر تخصیص بهینهٔ داده‌ها در بخش خصوصی، اعمال نفوذ نماید. برای مثال، به جهت آنکه مخارج دولتی به رفع و اصلاح اشکالات بازار، تعهدات حقوق ملکی و اجرای قراردادها می‌پردازد و کالاهای عمومی موردنیاز را مهیا می‌نماید، تأثیرات مثبتی بر جای خواهد گذاشت. از سوی دیگر، ممکن است براساس قوانین دولتی بار زیادی بر دوش بخش خصوصی افکنده شود. مالیاتهای سنگین یا استقراض برای تأمین مالی مخارج دولتی، ممکن است به محرکهای بخش خصوصی لطمه وارد سازند. به علاوه، اگر تأمین مالی پروژه‌های سرمایه گذاری شده دولتی تعیین‌کنندهٔ نرخهای بهره شوند، سرمایه گذاری بخش خصوصی ممکن است با رشدی آهسته دچار جانشینی جبری گردد. برعکس، اگر شکل‌گیری سرمایه در بخش عمومی و شکل‌گیری سرمایه در بخش خصوصی به صورت کاملاً واقعی صورت

گیرد، پروژه‌های دولتی ممکن است باعث ترغیب کارآفرینان و افزایش سرمایه گذاری و رشد بخش خصوصی گردند (Taylor, 1988). از آنجا که همهٔ این تأثیرات احتمالاً بروز خواهند کرد، هدایت اثر خالص، آنچه که رم آن را تبعات نامید، یک بحث و موضوع تجربی است.

دومین کانال، کارایی دولت در مقام تولید کننده کالا و خدمات، جدای از فراهم کنندهٔ آنها می‌باشد. بحث و جریانی که بر خلاف مهیا نمودن، وابسته به کارایی دولت است، تولید می‌باشد. ماسگریو (Musgrave, 1982) این اختلاف را آشکار می‌سازد. نه آنکه کالاها و خدمات عمومی باید توسط بازار فراهم شوند، بلکه دیگران نیز باید آنها را آماده و برای استفاده آزاد در اختیار مردم قرار دهند. در اینجا مشخص نمی‌شود که کجا باید دولت خود رأساً اقدام به تولید چنین کالاهایی نماید وکجا باید آنها را از بنگاههای خصوصی خریداری کند. اگر منفعت و سودمندی بخش دولتی کمتر از بخش خصوصی است، حضور بیشتر دولت با تراکم کمتر عملیات، همراه خواهد بود. برعکس، کارایی بخشهای دولتی، جایی که سودمندی عوامل ذی ربط بالا باشد، مجموعهٔ ستانده بیشتری را در پی خواهد داشت. بروز چنین اختلافهایی بین میزان سودمندی ممکن است هم از تفاوت میان ماهیت کالاهای تولید شده در بخش ناشی شده باشد و هم از عدم کارایی مدیریت دولتی در زمینه فعالیتهای بخش خصوصی (همان بحث بامول در مورد تمرکز دولت در بخش خدماتی با بازدهی پایین).

شواهد تجربی

اکثر کارهای تجربی، ارتباط تئوریک بین مخارج دولتی و رشد اقتصادی مورد بحث را در نظر نمی‌گیرند. این مقاله، براساس اینکه ارتباط به صورت تجربی شکل گرفته، به نظریات مربوط به دو گروه می‌پردازد. نخستین گروه، رشد اقتصادی را با سطح مخارج دولتی مرتبط می‌داند، یعنی سهم مخارج دولتی از محصول ناخالص داخلی، گروه دوم، ارتباط رشد در مخارج دولتی را با رشد محصول ناخالص داخلی مورد بررسی و آزمون قرار می‌دهد. اغلب نتایج به دست آمده، با یکدیگر در تقابلند.

سه دسته از مطالعات انجام شده گولد (Gould, 1983) ، ساندرز (Saunders, 1985) و اسمیت

(Smith, 1985) ، در جستجوی یافتن رابطهٔ اول که تا اندازه‌ای در کشورهای مختلف و دوره‌های زمانی وجود دارد، می‌باشند. اسمیت و ساندرز دریافتند که سطوح بالاتر مخارج دولتی با رشد آهسته‌تری همراه است. گولد یک همبستگی تقریباً مثبت را پیدا می‌کند. هیچ یک از این مطالعات از درجهٔ اعتبار کافی برخوردار نبوده و کاملاً دقیق نیستند، زیرا این نتایج از مطالعاتی به دست آمده‌اند که از نظر آماری ضعیف است یا به شدت آسیب پذیرند. برای مثال، اسمیت در مدتی نه‌چندان طولانی، یک همبستگی شدید در کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی پیدا می‌کند، گرچه ژاپن با نرخ رشد بالا و مخارج دولتی پایین از این امر مستثنی شده است.

لانداو (Landau, 1986) مثال قابل فهم‌تری از نوع اول مطالعات را براساس متوسط رشد محصول ناخالص داخلی سرانهٔ ۶۴ کشور در دورهٔ زمانی یکساله، چهار ساله، هفت ساله‌ای، که وی به عنوان متغیری در پی توضیح آن بود، ارائه می‌دهد. او رشد درآمد سرانه را به چندین متغیر مستقل مرتبط می‌داند، لیکن یک چارچوب نظری که توجیه کنندهٔ ماهیت تأثیرات این متغیرها باشد، ارائه نمی‌نماید. متغیرها، عبارتند از شاخصها و اوضاع اقتصادی بین‌المللی، سرمایهٔ انسانی و فیزیکی، ساختار تولید، عوامل تاریخی و سیاسی، منابع، جمعیت و اوضاع اقلیمی، به علاوهٔ میانگینهای سه ساله از سهم مخارج دولتی در محصول ناخالص داخلی، که با آموزش، دفاع و پرداختهای انتقالی، سایر مصارف و سرمایه گذاری دولتی در تقابلند. او همچنین به ارائهٔ میزان درآمد دولتی می‌پردازد و سطح قانونی را تعیین می‌کند، همچنین میانگینهای اندازه گیری شده سه ساله تأخیری را نیز معین می‌نماید. داده‌ها از دامنهٔ وسیعی از منابع گردآوری شده‌اند و لانداو هیچ گونه تأکیدی روی مسائل اثباتی ندارد.

در حالی که سایر عوامل مؤثر در رشد اقتصادی ثابت می‌باشند، لانداو مخارج دولتی را نمی‌پذیرد. در چنین وضعیتی، وی مشاهده کرد که مصرف عمومی دولت روی رشد، تأثیری منفی و بارز بر جای می‌گذارد، در حالی که تأثیر مخارج روی آموزش و پرورش مثبت ولیکن نامحسوس است. وی همچنین دریافت که تأثیر مخارج نظامی، اثر خالص تأمین مالی آن توسط مالیات، الزاماً صفر است، به همان ترتیبی که تأثیر انتقالات می‌باشد.

اگر چه بحث لانداو درباره تأثیر متغیرها بر رشد و مباحثات آن، در چارچوب یک کار عملی و

سادهٔ تولیدی صورت می‌گیرد، معادلات رگرسیونی ویژه‌ای را در این مورد می‌طلبد. او در مورد سازوکار اینکه مخارج دولتی چه تأثیراتی بر تولید دارند، بحثی به میان نمی‌آورد. به علاوه، به نظر نمی‌رسد که استفادهٔ او از چنین متغیرهای مشابهی مانند سرمایه گذاری، با مدل رشدی براساس عملیات تولیدی، هماهنگی داشته باشد. در این مدلهاست که رشد سالانه محصول ناخالص داخلی در همان دوره بر عهدهٔ سرمایه گذاری گذاشته شده است، با وجود این، لانداو میانگین سه ساله تأخیری را مورد استفاده قرار می‌دهد. راههای اعمال نفوذ دولت بر رشد که در زمان حال وجود دارند (نه سالهای تأخیری) بدین امر اذعان دارند که مخارج دولتی مؤثر واقع می‌شوند و در غیاب یک بحث آشکار و واضح در مورد اینکه چرا و چگونه سطوح از قلم افتاده بر رشد تأثیر می‌گذارند، تفسیر برآوردهای انجام شده توسط وی، آسان نخواهد بود. گرچه به این امر واقف شدیم که سطوح مخارج دولتی بر سطوح ستانده تأثیر می‌گذارند، لیکن مشخص نگردید که چگونه مخارج بر روی نرخهای رشد تأثیرگذار هستند و مدل تنها به ارائه شواهد محدودی در این مورد می‌پردازد. در مطالعات دیگری که توسط بارو (Barro, 1989) انجام شده است، وی یک همبستگی منفی بین مصرف دولتی (بجز موارد آموزش و پرورش، و دفاع) و متوسط رشد سالانهٔ محصول ناخالص داخلی یافت. درویس و پتری (Dervis and Petri, 1987) دریافتند که کشورهای در حال توسعه که بین سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۸۴ دارای سریعترین نرخ رشد بوده‌اند، سهم کمتری از محصول ناخالص داخلی را به مخارج دولتی اختصاص داده‌اند، اگر چه همبستگی در رگرسیونهایی مشخص می‌شود که شامل متغیرهای خارجی، ساختاری و سیاسی نیز باشند.

نوع دوم مطالعه، رشد درآمد سرانه را به رشد مخارج دولتی مربوط می‌سازد. رم (Ram, 1986) این همبستگی را با به کارگیری یک روش دقیقتر، مورد آزمایش قرار می‌دهد. وی با یک جفت عملیات تولیدی آغاز می‌کند، در هر یک از آنها بخشهای عمومی و خصوصی را منظور می‌کند و ستانده بخش عمومی را به عنوان داده در عملیات تولیدی بخش خصوصی در نظر می‌گیرد. از این رو، رم معادلهٔ رشدی را استخراج می‌کند که براساس آن رشد در درآمد سرانه بر عهدهٔ سرمایه گذاری، رشد جمعیت و رشد در مخارج دولتی در همان دورهٔ زمانی است. او دوکانال راکه پیشتر در این بحث بدان پرداختیم، جهت تأثیرگذاری مخارج دولتی بر رشد همه جانبه مشخص

می‌کند: "تبعات" و "اثر تفاضلی بهره‌وری"[1] که مربوط به بهره‌وری متناسب عوامل به کار رفته در بخش عمومی برخلاف بخش خصوصی است. رم می‌کوشد که جهت تمییز بین این اثرها در تخمین معادلهٔ رشد، از داده‌های میان بخشی سالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۰ و ۱۹۷۰-۱۹۸۰ برگرفته از سری داده‌های سامرز و هستون، به علاوه تخمینهای مربوط به سریهای زمانی تفکیک شده برای هر یک از کشورها، استفاده کند. مصرف واقعی دولت، مقیاس وی در مورد اندازهٔ دولت است. مدل، یک رابطهٔ مثبت بین گسترش دولت و رشد همه جانبه را در اقتصاد پیدا می‌کند. بدین ترتیب، رم نتیجه می‌گیرد که هر دو اثر تفاضلی بهره‌وری و تبعات، مثبت هستند، به طوری که به نظر می‌رسد بهره‌وری در بخش دولتی بیش از بخش خصوصی است. با وجود اینکه سایر پژوهشهایی که در چارچوب تئوریک رم انجام شده به حمایت از وی پرداخته‌اند، دست کم دو نمونه مربوط به دهه ۱۹۶۰ به نقاط ضعف موجود در تحلیل اشاره می‌کنند.

گرچه مطالعات دیگری، چارچوب نظری رم و همچنین مجموعه داده‌هایی که پشتوانه نتیجه گیری کلی وی به شمار می‌رود را به کار می‌گیرند، ولی در عین حال، خاطر نشان می‌سازند که در تحلیل رم، کاستیهایی به چشم می‌خورد. رم چهار شکل مختلف از معادلهٔ رشد را تخمین می‌زند، هر یک از آنها فرضهای مختلفی را در مورد روابط اصلی مدنظر قرار می‌دهند. همهٔ این چهار شکل، براساس دو فرض که اساس کار وی در تشخیص و تمییز دو مورد تبعات و بهره‌وری عوامل تولید بودند، بنا شده‌اند. ۱) به همان میزان که در بین بهره‌وری عوامل تولید در دو بخش، اختلاف مشاهده می‌شود، در میزان عوامل تولید به کار رفته نیز اختلاف وجود خواهد داشت، بدان معنا که اگر برای مثال، بهره‌وری کارگران بخش دولتی، دو برابر کارگران بخش خصوصی باشد، سرمایه در بخش دولتی نیز باید دو برابر سرمایه در بخش خصوصی گردد. ۲) تأثیر اندازهٔ دولت بر ستانده بخش خصوصی در همهٔ کشورها و در تمام دوره‌ها یکسان فرض شده است. همان طور که رائو (Rao, 1989) خاطر نشان می‌کند، اینها فرضهای بسیار قوی و مستحکمی هستند و آنچه که باعث نقص کار رم در مورد تأیید این فرضها شده است، آن است که تفکیک تجربی این دو، پایه و اساسی ندارد. با وجود اینکه مطمئناً این دو اثر از لحاظ نظری از یکدیگر مجزا می‌باشند، لیکن نظریه

1. Differential Productivity Effect

نمی‌تواند پیش‌بینی روشن و دقیقی از شواهدی که دال بر وجود این اثرها می‌باشند، ارائه دهد. شکل ویژه و اساسی که رم بر آن تأکید می‌ورزد، ممکن است ناشی از نتایجی باشد که وی به دست آورده است. تا حدی که مربوط به این مورد است، نتیجه گیری وی بدین مضمون که اثر خالص این دو باید مثبت باشد، مورد تأیید واقع شده است. به علاوه، رم مخارج دولتی را بیشتر از ستانده دولتی برای مقیاس بهره‌وری عامل تولید به کار می‌برد.

ارزیابی مطالعات

بررسی این گروه از مطالعات، به ارائهٔ یک الگو منتهی می‌شود. در مطالعاتی که سطح مخارج دولتی را به عنوان یک عامل مستقیم مورد استفاده قرار داده‌اند، همبستگی بین اندازهٔ دولت و رشد معمولاً منفی به دست آمده است، اما مطالعاتی که از نرخ رشد مخارج دولتی استفاده کرده‌اند، عموماً این همبستگی را مثبت به دست آورده‌اند.

به طور کلی، مطالعاتی که سطح مخارج دولتی را در نظر داشته‌اند، نسبت به سایر مطالعات از طیف وسیعتری از متغیرها بهره برده‌اند، اما آنها بر شکل توابع ویژه‌ای تأکید ورزیده‌اند. زمانی که شکل تابع "حقیقی"[1] چیز دیگری است، این از ویژگی توابع خطی خواهد بود که خود بتوانند خطاها و اندازهٔ اریبی را نشان دهند. این تورش (یا اریبی) بیانگر آن است که نمی‌توان نتیجه گرفت که دولت بزرگتر، رشد کمتر در درآمد سرانه را به همراه خواهد داشت. این طور نیست که نتایج به‌دست آمده از مطالعاتی که رشد دولت را به عنوان متغیر مستقل در نظر می‌گیرند، باعث توقف دقت‌نظر گردد. بعضی فرضها نادیده انگاشته شده‌اند و چندین متغیر هم که مهم بوده‌اند حذف شده‌اند که خود ممکن است باعث تغییر نتایج به دست آمده گردند.

شرایط حاکم بر مطالعات تجربی در مورد وجود و نوع ارتباط بین مخارج دولتی و رشد اقتصادی، بر این امر تأکید دارند که همهٔ نتایج باید با رعایت احتیاط تفسیر گردد. ارتباط علت و معلولی بین مخارج دولتی و رشد اقتصادی هویداست، اگرچه بیشتر مطالعات صورت گرفته بر این عقیده استوارند که اندازهٔ دولت بر رشد اقتصادی تأثیر علّی گذاشته است، البته خلاف آن نیز ممکن

1. True Function

است روی دهد. به علاوه، مالیاتبندی باعث ایجاد تغییر در وضعیت می‌شود، به طوری که ممکن است منافع به دست آمده از مخارج دولتی را جبران کند و مطالعاتی که این تأثیرات را از نظر دور داشته‌اند، یک وجه مهم و اساسی از ارتباط را نادیده انگاشته‌اند. در ضمن، روشی که دولت پول را با آن خرج می‌کند، به اندازهٔ مجموع سطح مخارج از درجهٔ اهمیت برخوردار است و مطالعات انجام‌شده در مورد سطوح مخارج دولتی، از این مورد مهم، صحبتی به میان نمی‌آورند. در مجموع، هنوز تا رسیدن به نتیجه قطعی، راهی دراز در پیش رو داریم. تا اندازه‌ای به سبب نبود توافق در جوامع علمی، بحث بر سر مسائل، تا حد زیادی به صورت ایدئولوژیک باقی مانده است.

نتیجه گیری: نظری به جلو

برای مخارج دولتی در مدت زمان باقیمانده تا پایان سده جاری، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ اگر به روند تجربی بها داده شود، سهمی از محصول ناخالص داخلی که توسط دولتها در کشورهای با درآمد پایین و متوسط خرج می‌شود، باید همچنان افزایش یابد. این تجربه کشورهای صنعتی است و هیچ شاهدی بر این مدعا که حاصل امر برای کشورهای در حال توسعه متفاوت خواهد بود، وجود ندارد. دست کم تمایل به پرداختهای انتقالی به جهت رشد و برای هزینه‌های مربوط به خدمات دولتی به جهت افزایش، باید به این فزونی دامن زنند.

در یک سطح رفتاری، بخشی از رشد مورد انتظار در مخارج دولت با تغییرات مربوط به آمار جمعیتی همراه است. بالا رفتن امید به زندگی به همراه نرخ زاد و ولد فزاینده، و در پی آن، تقاضا برای آموزش و پرورش و سایر خدمات اجتماعی در پیش بینی افزایش این سهم، دخیل خواهند بود. در مرز انتخاب عمومی، هرگونه تغییر و تحولی در پشتیبانی احزاب دموکراتیک ممکن است با رشد سهم مخارج دولتی همراه باشد. برای مثال، به نظر می‌رسد کره که از نظر تاریخی کشوری است با سهم کم مخارج دولتی از محصول ناخالص داخلی، به مثابه نتیجه اصلاحات دموکراتیک، پیشرو در این مسیر باشد.

اما همچنین نیروهایی نیز در ممانعت یا نظارت بر این روند، اعمال قدرت می‌نمایند. اولاً براساس آنچه که به عنوان میراث بر جای مانده از برنامه‌های صرفه‌جویی اقتصادی[1] دههٔ ۱۹۸۰

1. Austerity Programs

یاد می‌شود، کاهش در مخارج عمومی به مثابهٔ تطبیق ساختاری است. درد و رنجی که با این کاهشها همراه خواهد بود، ممکن است باعث شود که دولتها در ایجاد و گسترش تعهدات بخش عمومی، احتیاط بیشتری را رعایت کنند. ثانیاً به احتمال قوی، فروپاشی نظامهای سوسیالیستی و کشورهایی با اقتصاد برنامه‌ریزی متمرکز، متوسط سهم مخارج برای آن دسته از کشورها که شامل کشورهایی با درآمد متوسط می‌باشند، کاهش خواهد یافت. ثالثاً اگر تئوری توسعه هنوز به قوت خود باقی باشد، نتایج تفکرات مبتنی بر بازار دههٔ ۱۹۸۰، در مورد حساسیت کمتر محصول ناخالص داخلی نسبت به مخارج دولتی، در دههٔ ۱۹۹۰ بروز خواهند کرد. روی هم رفته، وجود این نیروها باعث شده که اختلاف (واریانس) زیادی در تجربه کشورها مشاهده شود.

این مباحث راههای جدید را در امور پژوهشی در این زمینه می‌طلبد. اولاً باید میدان وسیعی برای ارزیابی اثرهای مخارج دولت بر اقتصاد، پیش رو قرار گیرد. رشد دقیقاً یک مفهوم توسعهٔ اقتصادی است و تحلیل کاملی که باید شامل شناخت و درک روابط موجود بین مخارج دولتی از یک سو، و تورم، بیکاری، فقر و توزیع از سوی دیگر شود، صورت گیرد. ثانیاً به نظر می‌رسد که مجموع مطالعات مربوط به مخارج دولتی و رشد تحت عنوان یک بحث کلی از آنچه که دولت در رابطه با آن پولهایش را خرج می‌کند، نادیده انگاشته شده است. حتی وقتی، همانند کار لانداو، مخارج توسط بخش تفکیک می‌شود، روابط اصلی به خوبی مشخص نمی‌گردند. برای مثال، ارزیابی اثر مخارج آموزش بر رشد باید بیشتر با توجه به مخارج سرانه و سطح خدمات ارائه شده، صورت گیرد تا اینکه سهم آموزش و پرورش در محصول ناخالص داخلی را در نظر گیریم. بنابراین، کار بعدی، تنها آزمون مخارج تصویب شدهٔ دولت نیست، بلکه باید با دقت روشهایی که این رابطه را تنظیم می‌کنند نیز در نظر گرفت.

کشورهای با اقتصاد موفق، تنها آنها نیستند که نرخ مخارج دولتی آنها نسبت به محصول ناخالص داخلی، در سطح پایینی قرار دارد (کره، تایوان)، بلکه شامل کشورهایی با نرخهای متناسب بالاتر نیز می‌باشد (بوتسوانا، مالزی).

این موارد همگی نشاندهندهٔ آنند که نقص کلی در شواهد مربوط به روابط میان اندازهٔ دولت و رشد اقتصادی وجود دارد و حاکی از آن هستند که باید بیشتر به این مسئله توجه شود که دولتها واقعاً با منابع در اختیارشان چه می‌کنند تا اینکه مخارج آنها به چه میزانی بوده است.

منابع

The word "processed" describes informally reproduced works that may not be commonly available through libraries.

Arndt, H. W. 1987. *Economic Development: The History of an Idea*. Chicago: University of Chicago Press.

Barro, R. J. 1989. "Economic Growth in a Cross Section of Countries." Harvard University, Department of Economics, Cambridge, Mass. Processed.

Baumol, William J. 1967. "Macroeconomics of Unbalanced Growth: The Anatomy of Urban Crisis." *American Economic Review* 57, no. 3 (June): 415–26.

Beck, Morris. 1979. "Public Sector Growth: A Real Perspective." *Public Finance* 34, no. 3 (March): 313–56.

———. 1982. "Toward a Theory of Public Sector Growth." *Public Finance* 37, no. 2: 163–77.

Chenery, Hollis, and Syrquin, Moshe. 1975. *Patterns of Development 1950–1970*. New York: Oxford University Press.

Denison, E. F. 1962. *The Sources of Economic Growth in the United States*. New York: Committee for Economic Development.

Dervis, K., and P. Petri. 1987. "The Macroeconomics of Successful Development: What Are the Lessons?" NBER Macroeconomics Annual. Cambridge, Mass.: National Bureau of Economic Research.

Devarajan, Shantayanan, and Jaime de Melo. 1987. "Adjustment with a Fixed Exchange Rate: Cameroon, Côte d'Ivoire, and Senegal." *World Bank Economic Review* 1, no. 3 (May): 447–87.

Gould, F. J. 1983. "The Development of Public Expenditures in Western Industrialized Countries: A Comparative Analysis." *Public Finance* 38, no. 1: 38–69.

Heller, Peter, and Jack Diamond. 1990. *International Comparisons of Government Expenditure Revisited: The Developing Countries, 1975–86*. IMF Occasional Paper 69. Washington, D.C.: International Monetary Fund.

International Monetary Fund. Various years. *Government Finance Statistics Yearbook*. Washington, D.C.

Kuznets, Simon. 1966. *Modern Economic Growth: Rate, Structure, and Spread*. New Haven, Conn.: Yale University Press.

Landau, Daniel. 1986. "Government and Economic Growth in the Less Developed Countries: An Empirical Study for 1960–1980." *Economic Development and Cultural Change* 35, no. 4 (October): 35–75.

Lindauer, D. L. 1988. "The Size and Growth of Government Spending." PRE Working Paper 44. World Bank, World Development Report Office, Washington, D.C. Processed.

Maddison, Angus. 1982. *Phases of Capitalist Development*. New York: Oxford University Press.

Mueller, D. C. 1987. "The Growth of Government: A Public Choice Perspective." *IMF Staff Papers* 34, no. 1 (March): 115–49.

Musgrave, R. A. 1981. "Leviathan Cometh—Or Does He?" In H. F. Ladd and T. N. Tideman, eds., *Tax and Expenditure Limitations*. Washington, D.C.: Urban Institute Press.

———. 1982. "Why Public Employment." In R. H. Haveman, ed., *Public Finance and Public Employment*. Detroit: Wayne State University Press.

Olson, M. 1984. "Ideology and Economic Growth." In C. R. Hulten and I. V. Sawhill, eds., *The Legacy of Reaganomics: Prospects for Long-Term Growth*. Washington, D.C.: Urban Institute Press.

Peacock, A. T., and J. A. Wiseman. 1961. *The Growth of Public Expenditure in the United Kingdom 1890–1955*. Princeton, N.J.: Princeton University Press.

Peltzman, Sam. 1980. "The Growth of Government." *Journal of Law and Economics* 23, no. 2 (October): 209–87.

Please, S. 1967. "Saving Through Taxation—Reality or Mirage?" *Finance and Development* 4, no. 1 (March): 24–32.

Pluta, J. E. 1981. "Real Public Sector Growth and Decline in Developing Countries." *Public Finance* 36, no. 3: 439–54.

Ram, Rati. 1986. "Government Size and Economic Growth: A New Framework and Some Evidence from Cross-Section and Time-Series Data." *American Economic Review* 76, no. 1 (March): 191–203.

———. 1987. "Wagner's Hypothesis in Time-Series and Cross-Section Perspectives: Evidence from 'Real' Data for 115 Countries." *Review of Economics and Statistics* 69, no. 2 (May): 194–204.

Rao, V. V. B. 1989. "Government Size and Economic Growth: A New Framework and Some Evidence from Cross-Section and Time-Series Data: Comment." *American Economic Review* 79, no. 1 (March): 272–80.

Saunders, Peter. 1985. "Public Expenditure and Economic Performance in OECD Countries." *Journal of Public Policy* 5, no. 1 (February): 1–21.

Saunders, Peter, and Friedrich Klau. 1985. "The Role of the Public Sector: Causes and Consequences of the Growth of Government." OECD *Economic Studies* 4 (Spring): 5–239.

Schultz, T. W. 1961. "Investment in Human Capital." *American Economic Review* 51, no. 1 (March): 1–17.

Smith, David. 1985. "Public Consumption and Economic Performance." *National Westminster Bank Quarterly Review* (November): 17–30.

Summers, Robert, and Alan Heston. 1984. "Improved International Comparisons of Real Product and Its Composition: 1950–1980." *Review of Income and Wealth* 30, no. 2 (June): 207–62.

Tait, A. A., and P. S. Heller. 1982. *International Comparisons of Government Expenditures.* IMF Occasional Paper 10. Washington, D.C.: International Monetary Fund.

Tanzi, Vito. 1986. "Public Expenditure and Public Debt: An International and Historical Perspective." In J. A. Bristow and D. McDonagh, eds., *Public Expenditure—The Key Issues.* Dublin: Institute of Public Administration.

Taylor, Lance. 1988. *Varieties of Stabilization Experience: Towards Sensible Macroeconomics in the Third World.* Oxford: Clarendon Press.

Wagner, Adolph. 1890. *Finanzwissenschaft.* Part 2. Leipzig.

World Bank. 1988. *World Development Report 1988.* New York: Oxford University Press.